

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
الله على اعدائهم اجمعين

یادآوری

نظریه «حق الطاعة» را توضیح دادیم و عرض کردیم که طبق تصریح قائلین به این نظریه مخصوصاً شهید صدر (ره) این نظریه، یک نظریه ی بدون احتیاج به برهان است، یعنی یک حکم اولی عقل عملی است و عقل عملی نسبت به دائره «حق الطاعة» مولای حقیقی که خدای تبارک و تعالی است دائره را موسع می داند و همانطوری که قطع به تکلیف منجز است احتمال تکلیف هم منجزیت پیدا می کند؛ روی این مسلک «حق الطاعة» بین مولویت خدای تبارک و تعالی و موالی عرفیه فرق وجود دارد و دائره «حق الطاعة» در خدای تبارک و تعالی موسع است و مقطوعات را می گیرد و تمام احتمالات را هم می گیرد و لو احتمال ضعیف باشد اما در موالی عرفیه دائره «حق الطاعة» منحصر است به آنچه که عبد قطع به آن تکلیف از طرف مولا دارد و منحصر است به قطعیات اما در غیر قطعیات دائره «حق الطاعة» وجود ندارد.

بررسی برخی دیگر از آثار «حق الطاعة»؛

در بحث گذشته علاوه بر اینکه این نظریه را توضیح دادیم یکی از آثار و نتایج این نظریه هم بیان شد.

اثر دوم قاعده «حق الطاعة» : یکی دیگر از آثار این نظریه که خود مرحوم صدر به آن تصریح کردند این است که می فرمایند مشهور گرفتار یک اشکال غیر قابل حلی هستند یعنی مشهور که قاعده «قبح عقاب بلایان» را پذیرفتند مواجه با یک اشکالی هستند که نمی توانند حل کنند و آن اشکال این است که در مواردی که ظنونی حجیت دارد مثل خبر واحد؛ در این موارد آیا می خواهند قاعده «قبح عقاب بلایان» را تخصیص بزنند؛

این قاعده یک حکم عقلی و قاعده عقلی است و قاعده عقلی قابلیت تخصیص ندارد از طرفی هم در این موارد یعنی در موارد غیر علمی ملاحظه می شود که بیان قطعی وجود ندارد. وقتی مشهور می گویند دائره «حق الطاعة» منحصر است به آنجایی که قطع پیدا کنیم خوب در موارد ظنون ما قطع نداریم و هر مقدار هم دلیل اقامه شود که خبر واحد حجة را به اندازه دلیل قطعی برای ما

قرار بدهد بالاخره دلیل ظنی است منتها دلیل ظنی است که برای ما حجیت دارد خوب باید در اینجا چه باید کرد؛

بگویم در اینجا و لو قطع نیست قاعده «قبح عقاب بلا بیان» تخصیص بخورد؛ لذا می فرمایند که مشهور گرفتار این اشکال می شوند؛ آنوقت برای حل این اشکال می گویند در موارد ظنون، عقوبت نه برای تکلیف واقعی است چون ما قطع به تکلیف واقعی نداریم بلکه عقوبت برای مخالفت با خود حکم ظاهری است یعنی اگر ما بر طبق این خبر عمل نکردیم در حالیکه عده ای فرمودند ما ماموریم بر طبق این خبر عمل کنیم عقوبت بر مخالفت این حکم ظاهری مترتب می شود نه بر آن تکلیف واقعی و عده ای دیگری هم مانند مرحوم نائینی تلاش کردند که بگویند ظنون معتبر عنوان علم تعبدی دارد و شهید صدر می فرماید اینها برای اینکه از این عویصه خودشان را نجات بدهند از این راه وارد شده اند.

پس قاعده «قبح عقاب بلا بیان» می گوید عقل حکم می کند در مواردی که ما قطع به تکلیف مولا داریم چون مشهور بین مولای شرعی و عرفی فرق نمی گذارند و می گویند در مواردی که ما قطع به حکم مولا نداریم در اینجا عقاب بلا بیان قبیح است و به عبارت دیگر می گویند «قبح عقاب بلا بیان واصل قطعی» یعنی ما باید قطع به بیان پیدا کنیم و اگر ما قطع پیدا نکردیم عقاب قبیح است؛ لذا ایشان می فرمایند ما اساسا باید در اینجا قاعده «قبح عقاب بلا بیان» را منکر بشویم برای اینکه مشهور چاره ای ندارند که تخصیص بزنند و بگویند عقاب بلا بیان مگر در این ظنون معتبر و در این ظنون معتبر و لو بیان قطعی نداریم اینجا عقاب قبیح است و تخصیص میخورد؛

در حالیکه «قبح عقاب بلا بیان» یک حکم عقلی است و حکم عقلی قابلیت تخصیص را ندارد و اگر قصد داشتید پیرامون این اثر تحقیق کنید می توانید به ص 188 از ج 4 «بحوث فی علم الاصول» مراجعه نمایید عبارت ایشان این است: «ان حجیة غیر العلم مناف مع حکم العقل بقبح العقاب بلا بیان لان غیر العلم لا یرج عن کونه غیر العلم مهما جعلت له الحجیة شرعا او عقلا بیان» پس غیر علم، مثل خبر واحد و لو دلیل حجیت برایش قائم شود اما هر مقداری هم که دلیل حجیت برایش قائم بشود از غیر علم بودن خارج نمی شود یعنی برای خبر واحد هزار دلیل هم برای حجیتش قائم شود یک مواردی ظنی دارد و برای ما علم به واقع و به تکلیف ایجاد نمی کند و در اینجا می فرمایند پس اینجا چکار کنیم اینجا شما می گوید اگر کسی به خبر واحد عمل نکند، «قبح عقاب بلا بیان» می آید پس باید تخصیص بخورد در حالیکه قاعده «قبح عقاب بلا بیان» قابلیت تخصیص ندارد لذا می فرمایند دو راه وجود دارد؛

«راه اول»: یا باید این قاعده «قبح عقاب بلا بیان» را انکار کنیم؛ «راه دوم»: یا باید ملتزم شویم به اینکه موضوع حکم عقل اعم است یعنی عقل که می گوید عقاب قبیح است اعم از اینکه بیان واقعی نباشد یا بیان ظاهری نباشد؛ که مشهور نیز همین را می گویند و مشهور نیز اعم از بیان واقعی و ظاهری می گویند اما می فرمایند روی مبنای ما این مشکل پیش نمی آید ما از اول می گوئیم دائره «حق الطاعة» توسعه دارد و عقاب می تواند در موارد قطعی و ظنی و احتمالی باشد و دیگر دچار این اشکال نمی شویم؛ پس این اشکال یا مشهور را وادار می کند دست از قاعده «قبح عقاب بلا بیان» بردارند یا بیایند و در این قاعده بگویند اعم از بیان واقعی یا ظاهری است و این یکی دیگر از نتایج و باز اگر ملاحظه نمایید کتابهای متعدد ایشان را آثار دیگری نیز در بحث تجری و مباحث دیگر بار کردند. تا اینجا اجمال نظریه و آثارش بیان شد.

بررسی اشکالات وارده بر نظریه «حق الطاعة»؛

حال می خواهیم بپردازیم به اشکالاتی که بر این نظریه وارده شده و یا ممکن است که خود ما برخی از اشکالات را ذکر نماییم و قبلا عرض شد که این بحث «حق الطاعة» را در اوائل مبحث قطع آنجا بصورت گذرا بحث کردیم و در آنجا وعده کردیم که اگر برسیم به بحث «برائت عقلیة» مفصلا بحث خواهیم کرد.

اشکال اول بر نظریه «حق الطاعة» از منظر برخی شاگردان شهید صدر(ره)؛ اولین اشکالی که از ناحیه برخی از شاگردان مرحوم صدر به ایشان صادر شده این است که شما به مشهور اشکال می کنید که چرا مشهور مولویت خداوند که مولویت ذاتی دارد را با موالی عرفیه مقایسه کردید و همانطور که در موالی عرفیه باید قطع حاصل شده باشد و بدون قطع تکلفی منجز نیست، نسبت به خداوند هم باید اینچنین باشد .

اشکال این است که لازمه کلام شما این است که ما برای «حق الطاعة» دو منبع و دو مصدر و دو منشا داشته باشیم بگوییم در موالی عرفیه حاکم به «حق الطاعة» موالی عرفیه یک چیزی است و در خداوند حاکم چیز دیگری است؛ پس مرحوم آقای صدر که می خواهند فرق بگذارند.

لازمه فرق گذاشتن این است که چرا در موالی عرفیه دایره «حق الطاعة» منحصر است به قطعیات. خود مرحوم آقای صدر جواب دادند که «سیره عقلاییه» ست یعنی سیره عقلاییه در موالی عرفیه این است که عقلا می گویند عبد تا مادامی که یقین به تکلیف مولا پیدا نکرده، تکلیفی بر او نیست و اگر در یک جا احتمال قوی داد در اینجا مولا حق مذمت کردن او را ندارد و مرحوم صدر میزان در «حق الطاعة» در موالی عرفی یا به تعبیر دقیق تر منبع و مصدرش را «سیره عقلا» قرار داده است؛ اما می فرماید در خداوند تبارک و تعالی عقل عملی اولی درک می کند «حق الطاعة» را برای خدا؛ چون خدا منعم و مالک و خالق حقیقی است پس عقل ادراک می کند «حق الطاعة» را برای او به عنوان درک عقل عملی.

خلاصه اشکال این است که چرا در مساله «حق الطاعة» فرق گذاشتید و ما برای «حق الطاعة» یک منبع بیشتر نداریم و آنهم عقل است یعنی عقل است که در مواردی برای کسی یا ذاتی حقی را بنام «حق الطاعة» قائل است و غیر از این منبع منبع دیگری وجود ندارد و در موالی عرفیه این طور نیست که بگوییم عقلا توافق کردند بر اینکه اگر مولا امر را صادر کرد این امر را عبد باید اطاعت کند؛ نه در همانجا هم عقل عملی می گوید برای این مولا بخاطر حقی که دارد و لو این حق محدود است اما «حق الطاعة» برایش وجود دارد و همین عقل عملی اولی که در مورد خداوند تبارک و تعالی قائل به «حق الطاعة» است همین عقل عملی اولی هم در موالی عرفیه قائل به «حق الطاعة» است و مشهور که مولویت خداوند را با مولویت عرفیه مقایسه کردند در این مقایسه آنچه مدنظر شان بوده وحدت علت و وحدت مصدر است .

می گویند حاکم به «حق الطاعة» عقل عملی است و این عقلی که حاکم به «حق الطاعة» است هم در موالی عرفیه این حرف را می زند و هم در مولای شرعی این حرف را می زند و ما دو منبع نداریم تا در اثر اینکه این دو منبع باشد و بگوییم حق الطاعة در خدا موسع است و «حق الطاعة» در غیر خدا غیر موسع است.

توضیحات اولین اشکال بر قاعده «حق الطاعة» در ضمن سه مطلب؛

در این اشکال مستشکل می گوید که: «مطلب اول»: «اولا»: ما اصل «حق الطاعة» را برای خدای تبارک و تعالی قبول داریم به ملاک منعیت و به ملاک وجوب شکر منعم و به ملاک خالقیت و اصل اینکه خدا عقل برای او یک حقی بنام «حق الطاعة» قائل است کسی در این انکاری ندارد.

«ثانیاً»: این هم مسلم است که در موالی عرفیه ما آنجا می دانیم که شرط برای امتثال، قطع به تکلیف است پس دو مطلب فوق برای ایشان و دیگران مسلم است یعنی بین قائلین به مسلک «حق الطاعة» که مثل مرحوم آقای صدرند و دیگران این دو مطلب مسلم است.

اول: اصل اینکه خداوند «حق الطاعة» دارد به ملاک منعیت و خالقیت و در موالی عرفیه این شرط مسلم وجود دارد و همه هم

قبول دارند که در موالی عرفیه عبد تا مادامی که قطع به تکلیف مولا پیدا نکند اینجا تکلیف و امتثال برای او لازم نیست حال پس ما دو راه داریم:

«راه اول» این شرط در موالی عرفیه ربطی به عقل ندارد و این شرط شرطی است که «تسالم علیه العقلا» و عقلا بر آن توافق کردند و عقلا گفتند در موالی عرفیه اگر عبد بخواهد لزوم امتثال داشته باشد شرطش قطع به تکلیف مولاست.

«راه دوم» اینکه بگوییم نه، بلکه خود همین در موالی عرفیه را چه کسی گفته است عقلا که نگفتند بلکه عقل گفته است پس حکم عقل به این است که مولای عرفی هم در همین دایره فقط حق اطاعت دارد پس حکم عقل به چنین معنایی است که در همین دایره فقط حق اطاعت وجود دارد یعنی دایره قطعیات.

نکته مهم: این یک نکته در توضیح این اشکال البته این نکته را هم در اینجا اضافه کنیم چون بحث، بحث بسیاری دقیقی است و در جایی دیگر هم شاید نتوانید این بحث را منقح کنید؛ ما اگر گفتیم در موالی عرفیه سیریه عقلاویه است بر این شرط؛ این شرط یعنی اینکه عبد اگر بخواهد اطاعت کند باید قطع به تکلیف مولا پیدا بکند سیره عقلاویه نیاز به امضای شارع دارد تا «امضا» و «عدم الردع» نباشد فائده ای ندارد اما اگر در میان عقلا اثبات کردیم این شرط را عقل عملی اولی می گوید؛ و در محل خودش خوانده اید که یکی از فرق های بین حکم عقل و حکم عقلا در این است که حکم عقلا نیاز به امضا شارع دارد اما حکم العقل نیاز به امضای شارع ندارد و لازم نیست شارع او را امضا کند این نکته در بیان مطلب اول از این اشکال.

«مطلب دوم» در توضیح این اشکال مستشکل می گوید ما قبول داریم که قاعده «قبح عقاب بلا بیان» مسبوق به دایره «حق الطاعة» است یعنی هر جا یک «حق الطاعة» ای باشد آنجا عقاب قبیح نیست و هر جا «حق الطاعة» ای نباشد عقاب قبیح هست؛

مستشکل به آقای صدر می گوید این مطلب را قبول داریم که «قبح عقاب بلا بیان» قبل از او یک حلقه دیگری بنام «حق الطاعة» وجود دارد برای اینکه بعضی از افراد می گویند ما غیر از قاعده «قبح عقاب بلا بیان» چیز دیگری نداریم و ما چیز دیگری بنام «حق الطاعة» نداریم و عقل یک حکم دارد بنام «قبح عقاب بلا بیان» اما این مستشکل به آقای صدر می گوید: ما این مقدار را با شما همراهیم و قبل از قاعده «قبح عقاب بلا بیان» در یک حلقه قبلی یک حکم عقلی دیگر وجود دارد بنام «حق الطاعة» و اگر «حق الطاعة» باشد عقاب قبیح نیست و اگر «حق الطاعة» نباشد عقاب قبیح است.

«مطلب سوم»: می فرمایند شما آیا می آید یک حق اطاعت برای خدا قائل می شوید و یک حق اطاعت برای غیر خدا قائل می شوید؟ و آیا می گوید خدا یک حق اطاعت دارد و در موالی عرفیه هم یک حق اطاعت دیگری وجود دارد؛ مثال را می آورند بر اطاعت از پدر مادر و اطاعت زن از زوج و بالاتر اطاعت از ائمه و اطاعت از پیامبر و ما از اطاعت خدا که به مرتبه ای پایین تر می آیم اطاعت از پیامبر و امام و پدر و مادر و زوج اینها اطاعت از غیر خدا می شود پس بگوییم، آیا بین اطاعت از خدا و اطاعت از غیر خدا فرقی وجود دارد؟

و بگوییم در مواردی که ما نسبت به خدا می گوییم «حق الطاعة» خیلی هم توسعه دارد و حتی اگر احتمال ضعیف هم باشد آن احتمال منجز است اما نسبت به پیامبر که رسیدیم پیامبر که خدا نیست و مولویت ذاتیه ندارد و بگوییم در پیامبر و ائمه و دیگران در همین دایره قطعیات منحصر است و این لازمه اش این است که اولاً: بین اطاعت از خدا و غیر خدا فرق بشود و ثانیاً: فرق معنایش این است که بگوییم حاکم به «حق الطاعة» در خدا با حاکم به «حق الطاعة» در غیر خدا دو تاست در حالیکه در مطلب اول اثبات کردیم حاکم به «حق الطاعة» عقل عملی است و یک حاکم بیشتر نداریم و این حاکم می گوید در جایی که «حق الطاعة» هست و در جایی که مولویتی هست اطاعت واجب است، حالا مولویت ذاتی باشد و مولویت پیامبر و ائمه باشد که مولویت اینها جعلی است یعنی «بجعل من الشارع» است و یا مولویت پدر و مادر باشد و غیر ذلک، اینها تمام مولویتهایی است که در طول آن مولویت است عقل به ملاک المولویة می گوید «حق الطاعة» وجود دارد این شرط را هم که اول بیان کردیم

که مسلم است یعنی از دائره خدا که بیرون بیاییم در مراحل متاخره همه می گویند حتی خود شهید صدر قبول دارد که تکالیف امتثالش در دائره قطعیات است.

نتیجه گیری مستشکل از اشکال بر قاعده «حق الطاعة»؛

نتیجه ایی که مستشکل می گیرد این است که: «اولاً:» ما یک منبع برای «حق الطاعة» بیشتر نداریم و آنهم «عقل» است نه عقلا، و دو منبع نداریم تا بگوییم یکی عقل است و دیگری عقلا خیر فقط یک منبع داریم و آنهم عقل است؛

«ثانیاً:» عقل همانطوری که اصل «حق الطاعة» را درک می کند، شرطش را هم درک می کند، شرطش همین مساله قطعیات است؛ موید مستشکل؛ عدم دخالت مصدر در «حق الطاعة» و دخالت متعلق تکلیف در آن؛ آنوقت مستشکل مویدی می آورد برای اینکه در باب تکالیف، مصدر در اهمیت تکلیف دخالت ندارد بلکه متعلق تکلیف دخالت دارد. مثلاً اگر بین وجوب رد سلام و وجوب به احترام به پدر تزامم ایجاد شد یعنی یک نفری از طرف سلام کرده و از طرف دیگر پدر انسان به انسان امر می کند و می گوید بیا در اینجا یا من باید جواب او را بدهم و امر پدر امتثالش تاخیر بیافتد و یا باید بالفاصله بروم سراغ امتثال امر پدر؛

اینجا فقها و اصولیین می گویند آنچه که اهم است اطاعت پدر است در حالیکه مساله وجوب رد سلام خدا بر ذمه انسان گذاشته و موضوع اطاعت پدر را پدر ایجاد می کند اما الان او دارد موضوعش را ایجاد می کند این را موید می گیرند پس مصدر یعنی اینکه این تکلیف الان از خداست یا از غیر خدا، در مساله «حق الطاعة» دخالتی ندارد و آن چیزی که در مساله «حق الطاعة» دخالت دارد متعلق است و لذا در تزامم باید دید کدام یک از اینها اهم است و گاهی امر خدا اهم است مثلاً فرض کنید پدر امر می کند به آمدن، اما نماز انسان دارد قضا می شود خوب انسان باید نمازش را بخواند و امر پدر در اینجا لازم الاطاعة نیست، اینجا کشف از این می کند که منبع برای «حق الطاعة» یکی است و آن عقل است دوتا منبع نیست و عقل هم بین مصدر یعنی خدا و غیر خدا فرقی نمی گذارد و می گوید هر جا مولویتی بود «حق الطاعة» وجود دارد و بین مولویت ذاتی و غیر ذاتی فرق نمی گذارد؛

این توضیح این اشکال است و باید در این اشکالی که توضیح داده شد دقت شود و این اشکال در شماره 3 و 4 مجله «الفکر الاسلامی» آمده و حالا آیا جوابی برای این اشکال داریم یا خیر ان شاء الله جلسه آینده.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.